

نگاهداری او نکنید (مبادا ستون پنجم شود) ولی در عوض آنچه خرج او کرده ایند از او مطالبه کنید .

در سوره بقره آیاتی هست که عدالت و فکر انسانی پیغمبر را نشان میدهد و اعراب را از بد رفتاری با زن نهی میکند مانند آیه ۳۱ - ۳۰ . اِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ اجْلِهِنَّ فَمَا سَكَوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سِرِّهِنَّ بِمَعْرُوفٍ ۚ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَذُنُوبُهُنَّ عَلَيْنَ ۚ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ

اگر زن خود را طلاق دادید و سر آمدن عده نزد يك شد رجوع و عدم رجوع باید موافق اصل عدل و انسانیت باشد نه اینکه رجوع کنید تا زن را در قید خود نگاه دارید و به حقوق و آزادی او تعدی کنید یا اینکه قدیمه دهد یا ایام حیض و عدم آزادی او را طولانی کنید . همچنین در آیه ۲۳۴ امر میفرماید که اگر مردی زنی را طلاق داد و عده او منقضی شد اما خواست یا شوهر خود در باره ازدواج کند ممانعت نکنید " این آیه در باره شدت و خشونت منقل بن یسار که نمی خواست خواهر مطلقه اش با شوهر خود دو باره ازدواج کند نازل شده است .

در همین سوره به مطلبی بر میخوریم که هر چند از موضوع خارج است ولی چون طرفه و بدیع و حاکی از اوضاع اجتماعی عصر پیغمبر است و نشان میدهد که در چه نوع موضوعاتی به پیغمبر مراجعه میکردند اشاره بدان خوب و عبرت انگیز است .

در آیه ۲۲۲ سوره بقره حکم نزد يك نشدن به زن است در ایام قاعدگی تا حالت طهر فرا رسد ، پس از آن این عبارت آمده است : ۱۰ فَاِذَا طَهَّرْنَ فَاَنْهِنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكَ اللهُ ۚ = که اجسازه فرماید پس از طهر نزد زنان خود بروند از آن سوئی که خداوند امر فرموده است یعنی (بر حسب

(۱) وَاِنَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ اجْلِهِنَّ فَمَا سَكَوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سِرِّهِنَّ بِمَعْرُوفٍ ۚ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَذُنُوبُهُنَّ عَلَيْنَ ۚ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ زَنًّا فَسَدَقَ ۚ وَ اِنْ كُنَّ بَرًّا فَسَدَقَ ۚ

تفسیر جلالین) از همان سوئی که بواسطه حیض از رفتن بدان سو منع شده بودید اما پس از این آیه ۲۲۳ می آید که بکلی چیز فزیه و تقریباً مشر مفهومی مخالف مفهوم آیه قبلی است زیرا میفرماید: «نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم اونی شتم» یعنی زنان شما کشت شمایند و در هر جای کشت خود میتوانید وارد شوید .

جلالین در تفسیر جمله انسی شتم هر سوی مزرعه می نویسند « من قیام وقعود واضطجاع واقبال وادبار یعنی نشسته ، ایستاده خوابیده از پیش واز پس » . پس از آن می نویسند این آیه در رد عقیده جهودان نازل شده است که میگفتند اگر از پشت به پیش زن روی آورند بچه او چپ خواهد شد .

سیوطی معتقد است که آیه ۲۲۳ هر بجا میفرماید نزد زنان خود از آن سوئی روی آورید که خداوند امر فرموده است بنا بر اعتراض عمر وجمعی از صحابه نسخ شده است زیرا اهل کتاب پهلوی زنان خود میخواستند و طبعاً انصار که اهل مدینه بودند این روش را که با حجب و مستوری زن مناسب تر بود پذیرفته بودند . اما مهاجران بنا به عادت قریش و اهل مکه زن را به انواع مختلفه دستمالی کرده واز هر طرف او را می غلطانیدند و لذتی میبردند از اینکه آنها را بر پشت بیفکنند و در بریندازند و با پس و پیش او هر دو سر و کار داشته باشند .

یکی از مهاجران زنی از انصار را برده بود و میخواست با وی چنان کند ، زن تن در نداده وگفت ما به بلك پهلوی می خواهم . خبر به حضرت رسول رسید و بدین جهت این آیه نازل شد که : زن مال مرد است و هر گونه دلتواست میتواند با او بر آید .

احمد بن حنبل و ترمذی از ابن عباس نقل میکنند که عمر بامدادی نزد

پیغمبر آمد و گفت : یا رسول الله هلكت ، ای پیغمبر خدا از دست رفتم.
پیغمبر فرمود ما اهلكك یا عمر؟ عرض کرد حولت رحلي الیه فلم یرد علیه
شیئا - کاری خواستم انجام دهم و نشد. آنوقت این آیه نازل شد و معنی این
شتم اینست : « مقلبات ، مدبرات و مستقلبات یعنی از جاو ، از عقب
طاقباز و دمر » .

در آیات عدیده قرآن و تعالیم اسلامی بخوبی وضع ناخنجار زن در
جامعه عرب و رفتار غیر انسانی مردان با زنان روشن میشود مثل آیه ۳۸
سوره نور که پیغمبر حکم میفرماید مردان زنهای مملوک خود را برای سود
دنیايي به زنا مجبور نکنند : « لا تکرهوا فتياتکم علی البغاء ان اردن
تخصنا لتبتغوا عرض الحیات الدنيا » . میگویند این آیه در باره عبدالله بن
ابی نازل شده است و از ظواهر بر میآید که عبدالله بن ابی در این عمل
زشت منحصر بفرود نبوده و نوعی کسب بوده است که شخصی بر دگانه
خود را بکار زنا وادارد تا وجه آثرا دریافت کند .

پس از فتح مکه عدد زیادی از زنهای مکه برای بیعت و اسلام آوردن
بمضور پیغمبر رسیدند و آیه ۱۲ سوره ممتحنه در شرط پذیرفتن اسلام
آنان نازل شده است .

« یا ایها النبی اذا جائک المؤمنات یرابعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا
یسرقن ولا یرزقن ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین بیهتان بفقرینه بین ایدیهن
وارجلهن ولا یحصینک فی معروف قبا یهن » .

این شرطها که برای پذیرفتن اسلام آنها عنوان شده جالب توجه است :
انبازی برای خدا نشانند ، دزدی نکنند ، مرتکب زنا نشوند ،
اولاد خود را نکشند ، کودک نا مشروع خود را به ریش شوهر خود
نیندند ، تعالیم نیک را بکار بسته عادت نا پسند نوحه خوانی ، چاک زدن

گریبان بریدن موی و خراشیدن روی را رها کنند، در این صورت اسلام آنها را بپذیرد.

میگویند هنگام بیان این شروط هند زن ابو سفیان و ما در معاویه در اینکه زنها زنا نکنند گفت: «زنانت شریف و آزاده هرگز گرد چنین کاری نمیگردند» و عمر که حاضر بود خنده سرداد.

یکی از عادات زشت که تعالیم اسلامی آنرا منع کرده است کشتن مولود دختر است که در قرآن صریحاً آمده است و بآی ذنب قنلت و این از این باب بود که اعراب دختر را مایه ننگ دانست خواهان پسر بودند و بدان مباحات میگردند و از فرط نادانی هیچ نمی اندیشیدند که اگر امر چنین میشد و دختری بدنیا نمی آمد نسل بشر منقرض میشد. در آیه های ۵۸ و ۵۹ سوره نحل این خوبی فکوهیده بخوبی توصیف شده است.

«اذا بشر احدکم بالانثی ظل وجهه مسوداً و هو کظلم» بتواری من القوم من سود ما بشر به ایسکه علی هون ام یدسه فی التراب = هنگامیکه پسری از آنان خبر میدادند که زنش دختری زائیده است از فرط خشم سیاه میشد، از شدت اندوه از کسان خود کناره میگردفت (دچار سرزنش و شحات نشود) و در اندیشه میرفت که آیا داشتن دختر را تحمل کند یا طفل مصوم را خاک کند.

زن و پیغمبر

گولد زیهر معتقد است در هیچیک از ادبیات دینی نظیر این وضوح و روشنی آنهم نسبت به جزئیات حیات پیامبر اسلام دیده نمی شود. این تحلیل و توصیفی که از زندگی گائی خصوصی وی ضمن احادیث و سیره ها صورت گرفته است نسبت به هیچیک از مؤسسان دیانات دیگر روی نداده است.

این بیان ستایش آمیز در یکی از فصول کتب گرانقد راو (عقیده و شریعت در اسلام) بمناسبت رغبت روز افزون رسول اکرم به زن آمده و آنرا حقیقتی تاریخی می نامد که به اسناد موثق تکیه دارد.

راست است نوح و ابراهیم سر جای خود، ما از زندگی موسی و عیسی که در گرد و غبار افسانه های مخالفه آمیز قومی و تعصب های نژادی و دینی نا پدید شده اند چیزی نماندیم ولی برای زندگی محمد صدها آیه و حدیث معتبر و سیره ها و تزیینات نزدیک به زمان رحلت او و همچنین روایاتی که هنوز تعصب ها آنرا مخ و تشابه نساخنه است در دست داریم مهمتر از

همه قرآن است که از خلال آیات و شان نزولی که مفسران برای آنها بیان میکنند بسی از وقایع و حوادث زمان بدست میآید چنانکه در همین موضوع مورد بحث آیات عدیده ای هست و جمله مفسران شان نزول آیه ۵۴ سوره نساء را خرده گیری جهود ان بر رغبت رسول اکرم به زن و طمن آنان که (محمد یز زون گرفتن کاری نه ارد) دانسته اند .

و ام یحسدون للناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب والحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً = آنها (یهودان) بر فضل و عنایت پرورد گار محمد و شکی میبرند (یعنی بر مقام نبوت و کثرت زنان) و میگویند اگر او پیغمبر بود این قدر به زلفت روی نمی آورد . ما به خاندان ابراهیم هم کتاب و حکمت عطا فرمودیم و هم کشوری بزرگ .

معلوم است در این آیه اشاره به داود است که میگویند ۹۹ زن داشت و سلیمان هزار زن آزاد و بنده در حرم نگاهداری می کرد و این امر از مرتبه پیامبری آنان نکاسته است .

البته خود این مطلب مثل سایر افسانه های ملوک بنی اسرائیل آلوده به افراق و مزین به افسانه است .

خرده گیریان فرنگی این رغبت مفرط به زن را شایسته مقام روحانیت مردی که زهد و قناعت را توصیه می کند ندانسته و حتی آن اندازه توجهی که در شریعت اسلامی به اصلاح شئون و حقوق زن شده است ناشی از میل شخصی محمد به زن گفته اند .

اگر قضیه را صرفاً با منطق عقلی (نه عاطفی) بسنجیم ، ارزش ایراد آنان کاهش می گیرد . محمد بشر است و بشر از نقطه های ضعف خالی نیست تمایل جنسی جزه غرایز آدمیست و بیش و کم هنگامی میتواند

موضوع بحث قرار گیرد که تأثیری در افکار و یا کردار يك شخص نسبت به دیگران داشته باشد. به عبارت روشنتر خصلت شخص هنگامی نکرده شده است که زبان بخش به حال اجتماع باشد و نه در زندگانی شخصی و خصوصاً خوبی یا بدی و نقطه قوت یا ضعف نباید مورد بحث و ملاحظه قرار گیرد.

از فکر سقراط بر آتن نور می‌ریخت و از آتن به تمام یونان و از یونان به جامعه انسانی. اگر سقراط در زندگانی شخصی خود تمایل خاصی داشته باشد که بر دیگران زبانی وارد نکرده است نباید موضوع بحث قرار گیرد.

در هیتلر غریزه جنسی با نبود یا سرکشی نبود. و از این حیث میتوان او را پاکیزه گفت ولی در عوض افکار شومی داشت که دنیا را بخسود و آتش افکند.

حضرت رسول خود را بشری می‌خواند که به بندگی خدا گردن نهاده و می‌خواهد قوم خود را از پلیدی ستایش اصنام نجات دهد. تمایل او به زن و تعدد زوجات وی نه آسیبی به اصول دعوت او رسانید و نه زبانی به حقوق دیگران - بر اعمال و افکار مردان بزرگ اجتماع از این زاویه باید نگریست و آنها را از لحاظ مصلحت جامعه و خیر انسانیت قضاوت کرد. از این لحاظ سلب حق آزادی فکر و عقیده از دیگران و غیر ساختن آنان بین مسلمان شدن و جزیه دادن آن‌ها با خواری و زبونی بیشتر قابل بحث است.

از سوی دیگر مسلمانان نیز بگونه ای دیگر راه غلط رفته و برای تجلیل از پیشوای بزرگ اسلام چیزهایی گفته و نوشته اند که مابین

مصرحات قرآن و روایات مسلم صدر اسلام است. حتی مرد فاضلی که در عصر ماه در زندگانی حضرت محمد کتابی فراهم کرده و خواسته است^(۱) با دیدی روشن و متناسب افکار قرن بیستم قضیه را زیر و بالا کند از این خسرده گپری اروپائیان بر آشفته و طی فصلی در مقام دفاع از حضرت رسول بر آمده و بکلی منکر تمایل آن حضرت به زن شده است از جمله می نویسد:

محمد ۲۸ سال با خدیجه بسر برد و هوس گرفتن زن دیگر نکرد. این امر طبیعی است و جز این نمیتواند باشد خدیجه توانگر و مشخص جوان فقیر ولی جدی و در سنکاري را که در خدمتش بوده است به شوهری می گزیند و داماد را به خانه می آورد چون ذاقا یا بر حسب مقتضیات زندگی از هوس و عادات چلف جوانان قریش بر کنار است خدیجه پخته و جا افتاده از شوهر پانزده سال جوانتر از خود مراقبت و پرستاری میکند با ثروت خود موجبات رفاه او را فراهم میسازد تا بحث دوران کودکی و طفیلی بودن در خانه هم او را فراموش کند؛ این نعمت و آسودگی خانه خدیجه به وی مجال میدهد تا به تعطیل اندیشه های ده دوازده ساله خود بپردازد، و یقین است که خدیجه با تصورات و افکاری پرهیز کارانه وی روی موافقت نشان داده است زیرا دختر عموی ورقه بن نوفل است و طبیعتاً غایبی به حنیفان دارد به همین دلیل در مبدأ بعثت رؤیای او را صادق و نشان وحی الهی میداند و خود نخستین کسی است که به محمد ایمان می آورد.

از اینها گذشته خدیجه مادر چهار دختر او زینب، رقیه، ام کلثوم

(۱) این شخص محمد حبن هیکل از فضلا و سپاهیان مصر است که مدتی رئیس مجلس سنای آنجا بود کتابی بنام حیات محمد نوشته است که توسط آقای ابو الحسن با بنده بلارسی در آمده است.

وقاطعه است (۱) .

با وجود این اوضاع و احوال ، عهد چگونه میتوانست با وجود خدیجه زن دیگر بگیرد ؟ همین دلیل پس از وفات خدیجه پید رنگ عایشه را خواستگاری کرد و چون عایشه هنوز خرد سال بود و پیش از هفت سال نداشت سوده بیوه سکران بن عمره را بزنی گرفت .

عهد حسین عیقل در این باب مطالبی می نویسد و گوئی میخواهد حضرت عهد را از رغبت به زن تهرئه کند . او میگوید : « سوده جمالی و عالی نداشت ، از دواج بلوی نوعی اقدام به امر خیر و نوازش زن بی سر پرست یکی از مهاجران حبشه برده است » .

آیا یقین نبود بنویسد برای خانه داری و سر پرستی از چهار دختر جوان خرد زن جا افتاده ای چون سوده مناسب بود ؟ ولی در اینصورت ممکن است به وی اعتراض شود که عهد نخست بعایشه روی آورد و چون او طفل بود و از دواج آن دو به دو سال بعد موکول شده بود سوده را گرفت زیرا نمیتوانست بدون زن زندگی میکند و این هم عیب نیست . يك علت دیگر این بود که زن دیگری در دسترس ازدواج نبود ، زیرا قریش به عهد زن میدادند و شاید میان مسلمانان آن تاریخ دختری وزنی مناسب از دواج عهد وجود نداشته از اینرو به سوده اکتفا کرد .

آنهم تا مدت کمی پس از فوت خدیجه که در مکه بسر برد ، اما

(۱) زینب زن ابو العاص (خواهر زاده خدیجه) در قبه وام کلثوم زن عتبیه و عنبیه فرزندان ابو لب شدند .

بعد از آغاز دعوت اسلام ابو لب به فرزندان خود امر کرد دختران عهد را طلاق دهند و عثمان یکی از آنها را بعد از دیگری بزنی گرفت و حضرت فاطمه زن علی بن ابیطالب است .

پس از هجرت به مدینه مخصوصاً پس از حصول امکانات این رغبت مفرط رسول اکرم به زن خوب دیده میشود و قابل انکار نیست . کافیت به تعداد زنان وی نظری اجمالی و فهرست وار بیاوریم .

۱ - حضرت خدیجه دختر خوبک - با وی متشنص و متمکنی که سومین شوهر او حضرت محمد بود و از محمد چهار دختر و دو پسر بنام قاسم و طاهر که زنده نماندند زائید .

۲ - سوده دختر زمه و بیوه سکران بن عمره - که از مسلمانان مهاجر به حبشه بود و همانجا وفات کرد و به عبیده محمد حسین هیکل پیغمبر سوده را از راه رحم و برای اینکه بیوه مسلمانان قلک و تنها نباشد گرفت .

۳ - هایشه دختر ابو بکر صدیق است که در هفت سالگی تا مزد شد و در آن سالگی با تفاوت بیش از چهل سال سن به زوجیت پیغمبر در آمد و هنگام رحلت حضرت شانزده یا هفده سال داشت و بیش از زنان دیگر مورد علاقه بود . هایشه از جمله حفظه قرآن و از منابع مهم حدیث و سنت بشمار می رود و پس از قتل عثمان بر ضد خلافت علی بن ابیطالب قیام کرد و جنگ گل را بر او انداخت .

۴ - ام سلمه .

۵ - حفصه دختر عمر بن الخطاب است که پس از بیوگی به حرمسرای پیغمبر ملحق شد و میتوان این ازدواج را از ازدواجهای سیاسی و مصلحتی بشمار آورد .

۶ - زینب دختر جحش (زن زید بن الحارثه پسر خوانده پیغمبر) که میتوان از دواج پیغمبر را با وی جزء داستانهای عشقی پیغمبر در آورد و منظومه زید و زینب در باره آن سروده شده است . و از

جیث لطف و عنایت و محبتی که حضرت رسول نسبت به وی داشت او را رقیب عایشه دانست .

۷ - جویریہ دختر حارث بن ابو ضرار ، رئیس قبیله بنی مصطلق و زن مسافع بن صفوان که زن با فضل و کالی بود و در سال ششم هجری جز وغنایم و اسرای بنی مصطلق نصیب یکی از مسلمان ها شد . مالک او از او فدیہ میخواست که به نظر جویریہ گزاف می آمد و از اداہ آن عاجز بود از اینرو به در خانہ پشمبر رفت که شفاعت فرموده مبلغ فدیہ را پائین آورد . عایشه میگوید : جویریہ زیبا و جذاب بود . هر کس او را میدید شفته او میشد . هنگامی که او را بر در حجره خویش یافتیم احساس تارا حتی کردم زیرا یقین داشتم چشم پشمبر که به او افتد مفتون وی میشود ، همینطور هم شد . پس از رسیدن به حضور پشمبر و بیان حاجت خود حضرت فرمود من کار بهتری برایت انجام میدهم . فدیہ ترا خودم خواهم داد و ترا بزنی میگیرم . جویریہ شادمانه پذیرفت و پس از اینکه پشمبر با وی همخواب شد بسیاری از اسیران بنی مصطلق به ملاحظه اینکه پشمبر با ما مانده است از طرف مسلمانان آزاد شدند گمان نمی گم هیچ زنی برای کسانش اینقدر حامل خیر و برکت شده باشد .

۸ - ام حبیبہ خواهر ابو سفیان ربیوہ عبد اللہ بن جحش که در حبشہ مرده بود .

۹ - صفیہ دختر حمی بن اخطب و زن کنانہ بن ربیع که از رؤساء خیبر بود . پشمبر از میان اسیران صفیہ را انتخاب کرد و در شب همان روزی که از خیبر به مدینہ مراجعت میفرمود با وی همخواب شد .

۱۰ - میمونہ دختر حارث الملایہ خواهر زن ابو سفیان و عباس

ابن عبد المطلب و خاله خالد بن ولید . میگویند پس از این وصلت خالد اسلام آورد و به اردو گاه مسلمین آمد و پیغمبر به او چند اسب داد .

۱۱ - فاطمه دختر سریح .

۱۲ - هند دختر یزید .

۱۳ - اسماء دختر سباء .

۱۴ - زینب دختر یزید .

۱۵ - هبله دختر قیس و خواهر اشعث .

۱۶ - اسماء دختر نعمان .

۱۷ - فاطمه دختر ضحاک .

پیغمبر با دو زن اخیر ازدواج کرده لیکن همسر نشده است .

۱۸ - ماریه قبطیه که از مصر برای حضرت هدیه فرستاده بودند و ابراهیم که در دوران طفولیت در گذشت از او متولد شده است .

۱۹ - ریحانه که مانند ماریه قبطیه برده و مشمول اصطلاح قرآنی : « ما ملکت ایمانکم » بوده است و عضوایی با آنها هیچگونه مراسم و تشریفات را ایجاب نمیکرده است . ریحانه جزء اسرای بنی قریظه و سهم پیغمبر بود اما نه اسلام آورد و نه حاضر شد زن عقدی عهد گردد و ترجیح داد بحال بر دگی در خانه وی بماند .

۲۰ - ام شریک دو سیه و او یکی از چهار زنی است که خویشان را به پیغمبر بخشیده بودند ؛ چه غیر از زنان عقدی که ازدواج با آنان مستلزم تشریفات چون مهر ، حضور گواه و رضایت ولی است و غیر از بردگانی که در صورت داشتن شوهر کافر یا مشرک بر مسلمانان حلال هستند . در

حر مسرای پشمبر طبقه دیگری نیز از زنان وجود داشت و آنان زانی بودند که خویشتن را به پشمبر هبه میکردند . او نیز خود را به پشمبر هبه کرده بود (به دیگر میمونه ، زینب و خوله اند) .

هبه کردن خویشتن به پشمبر عایشه را آشفته ساخت زیرا ام شریک زیبا بود و حضرت بید رنگان تقدیمی را پذیرفته بود . میگویند از فرط غیظ و رشک گفته است (نیدانم زنی که خویشتن را به مردی تقدیم کند چه ارزشی دارد) ؟ و از این رو قسمت اخیر آیه ۵۰ سوره احزاب نازل شد که تأیید و تصویب عمل ام شریک و قبول پشمبر است از طرف حضرت حق . قسمت اخیر آیه ۵۰ چنین است :

« و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبي ان اراد النبي ان يستنكحها خالصة لك من دون المؤمنین » هر گاه زنی مؤمنه خویشتن را به پشمبر اگر بخواند میتواند او را به نکاح خود در آورد و این امتیاز مخصوص پشمبر است نه سایر مؤمنین .

عایشه چون چنین دید گستاخانه به حضرت گفت « انی اری ریک یسارع فی هواک = یعنی می بینم خدایت به انجام خواهشهای نفسی تو می شتابد . »

در روایت معتبر دیگر به نقل شیخین از عایشه مشاجره میان پشمبر و عایشه بصورت دیگر آمده است .

بنابر این روایت هنگامی که آیه ۵۰ نازل شد و عایشه از آن آگاه گردید و تازه قضیه ام شریک روی داده بود از فرط غیظ گفت (زنهایی که خویشتن را به مردی عرضه می کنند چه ارزشی دارند) ؟ آنوقت برای تنبیه او آیه ۵۱ سوره احزاب نازل شد و پس از این آیه ۵۱ بود که

عایشه آن جمله گستاخانه را گفته است که « خدایت خوب بس انجام آرز و هایت می شنابد » .

آیه ۵۰ سوره احزاب که تکلیف پیغمبر را هموماً در باره زنان معین میکند چنین است :

« يا ايها النبي انما احلنا لك ازواجك اللاتي آتيت اجورهن وما ملكت عينك مما افاء الله عليك وبنات عمك وبنات عماتك وبنات خالاتك اللاتي هاجرن معك وامرأة مؤمنة ان وهيت نفسها للنبي ان يستنكحها خالصة لك مردون المؤمنین قد علمنا ما فرضنا عليهم في ازواجهم وما ملكت ايمانهم لكيلا يكون عليك حرج وكان الله غفوراً رحيماً = اي پیغمبر ما بر تو حلال کردیم زناني را که مزد آنها را پر داخته اي همچنين چاربه هائي که از غنيمت بدست آورده اي و دختران همو ، دختران عمه ، دختران دائي و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کرده اند ، همچنين زن مؤمنه اي که خويشتن را به پیغمبر بخشیده است . ميتواني او را به عقد خود در آوري و اين امتياز از آن تست ، مربوط به ساير مؤمنين که تکليفشان را معین کرده ایم (يعني حق داشتن چهار زن و همستري با جواردي خود نيست) اين حکم براي اينست که بر تو حرجي نباشد (از حيث زن در مضيقه نباشي) و خداوند رحيم و بخشنده است » .

اعراض عایشه به قسمت اخير اين آیه است و براي تأديب وي آیه ۵۱ سوره احزاب نازل شد که حدود اختيارات پیغمبر را در باره زنان خود معین میکند ، بلکه آزادي مطلق بس وي میدهد و زنان وي را از هر گونه ادعا و تقاضائي محروم مي کند .

آیه ۵۱ سوره احزاب چنین است :

« ترجی من نشاء منهنّ وقووی لیسک من نشاء ومن ابنتیت بمن عزلت
فلا جناح علیک . ذلک ادنی ان تقر اعینهن ولا یحزنن ویرضین بما آتینهن
کلهن . والله یعلم ما فی قلوبکم وكان الله علیما حکیماً . »

که خلاصه چنین معنی میدهد : لازم نیست در همسر شدن با زنهایی
خود لوبت را مراعات کنی. هر کدام را خواستی نزد خود بخوان و هر يك
را خواستی کنار بگذار ، بر تو ابرادی نیست آزادی و اختیار مطلق در
ترك آنها داری و برای آنها نیز این ترفیب بهتر است . خداوند به حقیقت
آرزوهای شما واقف است .

در کشف شأن نزول آیه چنین بیان شده است که زنان پیغمبر با یکدیگر
رقابت میکردند و از پیغمبر نفقه بیشتری مطالبه میکردند (۱) بنا بر
روایت عایشه حضرت يك ماه معاشرت با آنها را ترك کرده و این آیه نازل
شد و دست پیغمبر را در رفتار یا زنانش باز گذاشت . زنها نگران شدند
و به حضرت رسول گفتند از وجود خود و مال خود هر قدر که میخواهی
بیا بده ، یعنی اختیار مطلق با تست و به دلخواه خود رفتار کن .

ز مخشری بطور تفصیل آیه ۱۰ را شرح میدهد که خلاصه آن چنین است :

پیغمبر در روی آوردن به هر يك از زنان خود در روی گرد آمدن از
هر يك از آنها مختار است و در طلاق و ترك آنها آزاد است و اضافه میکند :
پیغمبر در ازدواج با هر يك از زنان امتش مختار و آزاد است و از حضرت
حسن بن علی نقل میکنند که اگر پیغمبر از زنی خواستگاری می کرد

(۱) این قضیه بعد از قتل عام بنی قریظه برده است که خداح فرارانی بدست مسلمانان افتاد
و طبعا عس خنایم به حضرت رسول تعلق داشت و این امر زنان پیغمبر را به مطالبه نفقه
بیشتری برانگیخت .

دیگر کسی حق نداشت بآن زنت روی آورد مگر اینکه پیغمبر صرف نظر می کرد .

باز زنجشیری در این باب می گوید: در آن تاریخ پیغمبر (۹) زن داشت که نسبت به پنج تن از آنها به مفاد (ترجمی من تشاء) رعایت نوبت نکرده و سهم آنها را به تاخیر می انداخت و آنها عبادت بودند از سوده، جوهریه، صفیه، میمونیه و ام حبیبیه و چهار نفری که مورد لطف بودند و منتظماً آنها را به سوی خود میخواند عبادت بودند از عایشه، حفصه، ام سلمه و زینب.

باز عایشه در این باب می گوید کثر روزی بود که پیغمبر به همه ما سر نزد ولی مباشرت مخصوص کسی بود که نوبت او بود و آن شب را نزد او بسر می برد و چون سوده دختر زعمه میترسید پیغمبر او را طلاق دهد به حضرت گفت نوبت مرا مراعات مکن من توقع هستری پا ترا نسدارم و شب خود را به عایشه میدم ولی مرا طلاق مده زیرا میخواهم روز حشر جزء زنان تو محسوب بشوم .

نکته مهم قسمت آخر آیه ۵۱ احزاب است که با آنکه همه اختیارات و آزادی عمل به پیغمبر تفویض شده است و زنان وی هیچگونه تقاضا و حق بازخواستی ندارند و هر گونه توقع آنها انحراف از امر و اراده خداوند فرض شده است در آخر آیه میفرماید ذلك ادنی . . . الخ این ترتیب برای آنها نیز بهتر است زیرا رقابت از میان آنها بر می خیزد و پیوسته تخشود و راضی خواهند بود .

شاید برای مستهلك کردن از این ضرر به ای که بر شخصیت زنها وارد شده و برای آرام ساختن جریحه ای که به عزت نفس آنها رسیده است آیه ۵۲ نازل گردید چه در حکمت آنرا میتوان نوعی لطف و تسلیمت و ایجاب بخشودگی شمرد .

« لا یحل لك النساء من بعد ولا ان تبدل بین من ازواج ولو اهببک
 حسنهن الا ما ملکک بینک وکان الله علی کل شیء رقیباً = از این پس زنها
 بر تو حلال نیستند (اجازه نداری به زنان دیگر توجه کنی) همچنین
 دیگر حق نداری بجای اینها به زنان دیگر روی آوری هر چند زیباییشان
 ترا خیره و مفتون کند مگر بردگان که (خواه به خریداری خواه به
 اسارت) از آن تو شده باشند » . آیه ۵۲ سوره احزاب .

در همین باب باز جای حرف هست زیرا حدیثی از عایشه وجود دارد
 که تمام محدثین به صحت آن رأی داده اند و آن اینست که حضرت پنجمین
 وفات نکرد مگر اینکه تمام زنها بر وی حلال بود .

زنجشیری معتقد است این حدیث دلیل بر آنست که آیه ۵۲ سوره
 احزاب از راه سنت و یا به دلیل آیه « انما احلنا لك النساء » که قبل از
 آن نازل شده نسخ شده است. در حالیکه آیه بعدی بایستی نامح باشد ولی
 در اینجا نامح آیه قبلی است و این قسمت اخیر ، رأی سیوطی است در
 « اطلاق » .

از مجموعه آیات متعدد سوره احزاب این نتیجه شگفت انگیز بدست می آید
 که دایره امتیازات پنجمین در باب زن وسیع است: بیش از چهار زن
 میتوانند داشته باشد ، اقرانی که مهاجرت کرده اند بر وی حلال هستند ،
 هر زن مؤمنه ای که خویشاقتن را بد و عرضه کند بدون مهر و شهود میتواند
 به همخوابگی با خود بپذیرد ، از رعایت عدالت و شناختن حق تساری
 میان زنان خود معاف است ، نوبت هر يك از آنها را میتواند به تاخیر
 اندازد و حق وی را ترك کند ، هر زنی را خواست و خواستگاری کرد
 بر سایر مؤمنان حرام است ، پس از مرگ او کسی حق ندارد با یکی از
 زنان او لزومواج کند (آیات ۵۳ و ۵۵ سوره احزاب) و از همه اینها گذشته

زنان پیغمبر حق تقاضای نفقه بیشتر ندارند ، در مقابل این امتیازات و اختیارات و آزادی عمل رسول الله ، زنانش تکلیف و محدودیت هائی دارند: آنها مثل سایر زنان نیستند ، نمی بایست بر مردم ظاهر شوند و بایست از پشت پرده با مردان سخن گویند ، از زینت های متداول دوران جاهلیت چشم پوشند ، به نفقه ای که به آنها داده میشود قانع باشند و از عدم مراعات نوبه خود دلنگش نشوند ، در آخر آیه ۵۳ سوره احزاب صریحاً می فرماید :

وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ
أَبْدًا . .

روایتست بر شما که پیغمبر را آزار دهید و پس از او با یکی از همسران وی ازواج کنید . در نفوذ عین این حکم راجع به زنان شاهان وجود آمده است .

ابن عباس میگوید : شخصی پیش یکی از همسران حضرت آمد و حضرت به وی فرمود از این پس نباید چنین کاری از تو سرزند ، مرد گفت این زن دختر عموی من است نه از من عملی ناروا سرزد و نه از وی پیغمبر فرمود این را میدانم ولی کسی از خداوند غیور تر و از من غیور تر نیست . مرد دماغ شد و از آنجا رفت و فرقی کنان میگفت مرا از سخن گفتن با دختر عموم منع میکنند ، پس از مرگش با وی ازواج خواهم کرد ، و آیه ۵۳ سوره احزاب بدین مناسبت نازل شده است .

چیزی که باید در این باب افزود اینست که هیچوقت تمامی این بیست زن در سر سرای پیغمبر نبوده اند و دفتر از آنها ظاهراً و اصماً جزء ازواج نبوده اند و پیغمبر با آنها همسر نشده است . بعضی از آنها چون حضرت خدیجه و زینب دختر خزیمه و ریحانه در گذشتند ، بطور یکه

هنگام رحلت نه زن بیشتر در خانه ار نبود و میان آنها نیز دود ستگی و رقابت بود .

در يك سمت عایشه ، حفصه ، سوده و صفیه قرار داشتند و در سوی دیگر زینب بنت جحش و ام سلمه و دیگر زوجات .

پاره ای از زوجات پیشهبر در تاریخ و ادب اسلامی ما جراثی دارند از آنچه است حدیث افك یعنی اتهام عایشه با صفوان بن المطلب .

در سال سوم هجری پس از غزوه بنی مصطلق ما بین نوکر عمر و یکی از مرد مان خزرج نزاعی در گرفت عبدالله بن ابی که از منافقان معروف مدینه بود و در تاریخ صدر اسلام عنوان خاصی دارد از این قضیه بر آشفت و به کسان خود گفت « این بلائی است که خود ما بر سر خود مان آوردیم (یعنی قبول کردن هجرت و پذیرفتن مهاجران قریش را) و این مثل در باره ما صادق است که وقتی سنگ خود را سپرد کردی به خودت حمله می کند . بر گردیم به یثرب تا با اکثریت عزیزان ، اقلیت خواری را بیرون بپریم » این سخن به گوش حضرت محمد رسید و در مراجعت به مدینه شتاب کرد تا عبدالله بن ابی را از لحریک و دسیسه باز دارد . این راه پنهانی منواصل بود و حضرت در منازل میان راه حقی منظور استراحت کمتر توقف میکرد .

در این سفر عایشه که بحکم قرعه همراه پیشهبر بود ، در اثنای مراجعت و به هنگام توقف مختصری در یکی از منازل برای قضای حاجت بیرون رفت و ظناً چیزی را گم کرد و گمانستجوی آن ویرا از کاروان عقب انداخت و شتری که هودج ویرا حمل میکرد با سایر شتران براه افتاد و بود . عایشه در صحرا تنها ماند تا صفوان بن المطلب که در مؤخر قافلله حرکت میکرد به این منظور سکه هر گاه از کسی چیزی افتاده باشد

بیباید و بیاورد به وی رسید و بر شتر خود سوارش کرده به مدینه آورد و این امری نبود که مخفی بماند مخصوصاً که حینه خواهر زینب بنت جحش از این موضوع مطلع شد و با رقابتی که میان عایشه و زینب بود موضوعی برای جرح عایشه بدست آورد و او را به رابطه با صفوان متهم کرد . حسان بن ثابت شاعر معروف و مسطح بن اثابه با وی هم زبان شدند . عبدالله بن ابی سکه نقات و کینه نوزی وی با پیغمبر مسلم بود نیز بیکار نشست و خبر را در شهر منتشر ساخت .

ظاهراً اوضاع و احوال چندان مساعد بر اثبات و بیگناهی عایشه نبود . زنی به زیبایی و جوانی عایشه درست پس از رفتن به همین غزوه رقیبی چون زینب بنت جحش پیدا کرده است که شوهر بزرگوارش آیات عدیده برای دست یافتن بدو نازل کرده است . در همین غزوه و پس از پیروزی بر بنی مطلق جویریة دختر حارث بن ابوسرار و زن مسافع بن صفوان را بدان طرزوی که اشاره شد با دادن چهار صد درهم از مالک او خریده و به همسری خود در آورده است بمبارت و اضعتر حضرت دو هووی زیبا در اندک مدتی بر سر او آورده است پس طبعاً ممکن است روح لطیف زنانه او جریحه دار شده و از راه انتقام جویانه چنین انحرافی از وی سر زده باشد یا لا اقل چنین صحنه ای برای تنبیه و مجازات شوهر خود درست کرده باشد . زیرا چگونه ممکن است کاروانی کوچک کند و هودج عایشه را بر شتر بگذارند و متوجه نشوند که هودج خالیست؟ چرا خود عهد با آنهمه علاقه ای که به او داشت قبل از رحیل از حال او استفسار نکرده است؟ چگونه ممکن است صدها مجاهد بمرکت آمده باشند و عایشه خبر دار نشده باشد و خود را بکاروان نرسانند و آنقدر در بیابان مانده باشد که صفوان بدو برسد؟ در صورتیکه صفوان هر قدر هم در مؤخر کاروان حرکت کند با یستی هنگام استراحت و اتراق به کاروان رسیده باشد و چند آن منطبق

با واقع نیست که مدتها پس از حرکت کاروان به محل کاروان رسیده عایشه را ننگ و تنها دیده باشد .

همه این ظواهر عقب ماندن عایشه را يك امر عمدي و يك قباني با صفوان نشان میدهد .

همان با مدادي که صفوان عایشه را در ترك داشت و وارد مدینه شد این بد گیانی و بد زبانی جان گرفت و در اندك مدتی در شهر پیچید . چگونه ممکن است خبری بدین اهمیت در شهری به کوچکی مدینه که در آن کوچکترین مطلب در اندك زمانی منتشر میشود پس از بیست روز بگوش عایشه برسد و آنوقت تا خوش شود و با بیاری را بهانه کند تا به خانه پدر رود ؟ پس طبعاً میتوان فرض کرد که از همان روز های اول با خبر شده باشد ولی پس از رسیدن خبر بگوش پیغمبر و ظهور آثار سردی و بی اعتنائی ، تا خوشی را بهانه کرده و بخانه پدر رفته باشد .

باتمام این ظواهر و قراین تا مساعد هیچ بعید نیست بلکه میتوان مدعی شد که عایشه بیگناه بوده و تمام این رویداد ها صحنه سازی کود کانه و زبانه ای باشد ، مخصوصاً که صفوان به نفرت از زن معروف بوده معذ لك بد گوئی و بد زبانی مردم که خواه تا خواه بگوش پیغمبر رسیده بود سخت او را تا راحت کرد بحدی که در این باب با دو نفر از حرمان خود علی بن ابیطالب و اسامه بن زید مشورت کرد .

اسامه بطور قطع گفت عایشه از این اتهامات منزّه است و دختر ابوبکر صدیق از این گونه آلود گیها پاک است . اما علی بن ابیطالب گفت زن برای شما قسط نیست علاوه بر این ممکن است از کنیز عایشه تحقیق کرد و حق علی آنست کنیزك بد بخت را زد تا راست بگوید و لوم چون چیزی نمیدانست به برائت عایشه سوگند خورد و با وجود همه اینها شك و تردید

و با راحتی پیغمبر نسکین نیافت تا چهار بخانه ابو بکر رفت و با عایشه مواجه شده طبعاً در آنجا صحنه هائی از گریه و انکار رخ می نماید زیرا همان جا حالت وحی به پیغمبر دست میدهد و او را می پوشانند و متکافی همی زیر سرش میگذرانند تا پس از مدتی که غرق عرق از زیر کساء بیرون میآید و سوره نور نازل میشود . در این سوره آیات متعددی راجع به حدّ زنا و حدّ تهمت زدن و حدّیت لک و تبرئه عایشه آمده است (تقریباً از آیه ۲۶ تا ۳۰) .

زنجشیری معتقد است که هیچ موضوعی در قرآن به این شدت تعقیب نشده است و بهترین شاهد آن آیه ۱۲۳ است : « ان الذین یرمون المحصنات للغانفلات المؤمنات لعنوا فی الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظیم = کسانی که زنان عیّیف و مؤمنه را تهمت میزنند در این دنیا عظیمون و در آن دنیا دچار عذاب میشوند » .

در پایان ما جبراً آن سه نفر را که در پیشان شرکت داشتند حد زدند یعنی قانون عطف با سبق شده است زیرا قبل از این قضیه برای تهمت زدن حدّی معین نشده بود .

داستان زینب :

داستان ازدواج حضرت محمد با زینب در سیره ها و روایات و حتی آیات قرآنی طینی دارد آهنگ دار و ازدواجی است که میتوان آنرا ازدواج عشقی نامید .

زینب زنت زید بن حارثه است . زید را حضرت خدیجه در جوانی خریده و به محمد بخشیده بود . حضرت نیز او را آزاد کرد و مطابق رسم عرب بفرزندی پذیرفت . فرزند خوانده در سن جاهلیت حکم فرزند

داشته و تمام احکام پدر فرزندی چون ارث و حرمت ازدواج با زن وی در مورد او جاری بوده است . سلطان نیز تا هنگام نازل شدن آیات ۴ - ۸ - ۸ - سوره احزاب بدان عمل میکردند. عبدالله بن عمر میگوید: «ما اطرافیان پیغمبر زید را (زید بن محمد) می گفتیم چه او علاوه بر عنوان پسر خواندگی از یاران صدیق و فدای کار محمد محسوب میشد .»

زیلب دختر امیمه بنت عبدالمطلب یعنی دختر عمه پیغمبر بود و خود پیغمبر او را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد و چون زید بنده آزاد شده بود ، زینب و برادرش عبدالله از قبول این خواستگاری اکراه داشتند ولی آیه نازل شد : « وما كان المؤمنون الا اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم ومن يعص الله ورسوله فقد ضلّ خلافاً مبيناً » گاهی که خدا ورسولش امری اراده کردند دیگر برای مرد مؤمن وزن مؤمنه اختیار نمانده و جز اطاعت تکلیفی ندارند ورنه گمراه شده اند . (سوره احزاب آیه ۳۶) پس از این آیه زینب و عبدالله پدر خواست پیغمبر کردن نهادند و زیلب را برای زید عقد کردند .

داستان عشق حضرت محمد پس از این واقعه آغاز میشود ولی در کیفیت بروز و ظهور آن قدری نوسان و اختلاف هست .

از تفسیر جلالین چنین بر می آید که هماندم پس از انجام عقد نکاح زید با زینب ، تفسیر حالتی در حضرت پدید آمده است ، ثم وقع بصره علیها بعد حين فوق في نفسه حبها = یعنی پس از آن (یا پس از آنکه) چشمش بر زینب افتاد و مهر زینب در قلبش دمید .

زمخشری در تفسیر آیه ۳۷ سوره احزاب می نویسد : « حضرت رسول پس از انجام نکاح چشمش به زینب افتاد و چنان از وی خوشش آمد که بی اختیار گفت : سبحان الله مقلب القلوب ، زیرا پیغمبر سابقاً زینب

را دیده بود و از او خوشش نیامده بود ورنه از او خواستگاری میکرد. زینب این جمله پیغمبر را شنید و به زید گفت و او به فراست در یافت که خداوند در قلب او بی مبی نسبت به زینب انداخت و نزد پیغمبر شناخت و عرض کرد میخواهم از زلم جدا شوم. پیغمبر فرمود چه اتفاقی افتاده آیا شبهه ای از او داری؟ عرض کرد: ابدأ جز نیکی از او ندیده ام ولی او خود را بر منو شریفتر از من میدانند و این امر نا راحتم کرده. بسین مناسبت جمله «امسك زوجك واتق الله» زن خود را برای خود نگاهدار و بر چیز کار باش (از آیه ۳۷ سوره احزاب) آمده است.

آیه ۳۷ سوره احزاب پر معنی و زیباست و صراحت قول و صداقت روح پیغمبر را نشان میدهد:

واذ تقول للذي انعم الله عليه وانمت عليه امسك عليك زوجك واتق الله وتحفي في نفسك والله عبيد و تحشى الناس والله احق ان تحشاء. فلما قضا زيد منها وطراً زوجناك لكي لا يكون على المؤمنين حرج في ازواج ادعيائهم اذا قضا منهم وطراً وكان امر الله مفعولاً = هنگامی که به شخصی که خداوند بد و عنایت فرموده و توبه او عنایت کردی (مقصود زید است که خدا او را هدایت کرده و پیغمبر او را آزاد فرموده است) میگوئی زن خود را برای خود نگاه دار و از خدا بپرهیز در ضمیر و باطن خود از ترس مردم امری را مخفی میکنی که خداوند آنرا فاش خواهد ساخت در صورتیکه باید از خدا بترسی نه از مردم. چون زید حاجت خود را انجام داد ما او را (زینب را) به زوجیت تو در آوردیم تا برای مؤمنان دیگر هم محظوری نباشد که با زن پسر خوانده خود ازدواج کنند.

آیه خیلی روشن است و نیازی به تفسیر ندارد. پیغمبر از زینب خوشش میآید ولی وقتی که زید به حضورش رسیده اجازه می خواهد او را

طلاق دهد به وی میفرماید طلاقش مده و برای خود نگاهدار . با این بیان روی خواهش درونی خود پا گذاشته به زید پند میدهد که زن خود را نگاه دارد . اما خداوند به او میگوید تو از توس زبان بد گویان عیال باطنی خود را که طلاق زینب از زید باشد ظاهر نساختی در صورتیکه تو فقط باید از خدا بترسی . چون زید حاجت خود را انجام داد ، او را به زنی بشو میدهم ظلم مؤمنان قید و بندی در ازدواج با زن پر خوانده شان نباشد .

تفسیر حالت و شیفتگی پیغمبر پس از انجام عقد ممکن است ولی آمدن زید به خدمت حضرت و اجازه طلاق خواستن و دلیل طلاق را بد رفتاری زینب توجیه کردن مستلزم آنست که مدتی هر چند کم زید و زینب زندگی زناشویی مشترک داشته باشند . در اینصورت باید تفسیر زنجشیری را چنین تصور کرد که جمله « سبحان الله مقلب القلوب » بعد رنگه پس از انجام عقد و افتادن چشم پیغمبر بر زینب گفته شده باشد و شفیدن این جمله از دهان پیغمبر و شاید مشاهده بارقه ای در دیدگان محمد وی را از حقیقت میل و رغبت آنحضرت آگاہ کرده و همان امر ، هوس دست یافتن بر محمد و زینب مقتدر ترین و متشخص ترین مردان قریش شدن را در قلب او بر افروخته باشد . به همین دلیل و به پیافه اینکه از روز نخست مایل به این وصلت نبوده است بنای بد رفتاری با زید را گذاشته و بر روی نسب خود را برخ او کشیده است و حتی از اشاره به حقیقت میل پیغمبر به خویشتن مضایقه نکرده است و زید پس از آگاهی از این امر از راه خلوص و ارادت به مولا و آزاد کننده خود در مقام طلاق زینب بر آمده و با وجود تأکید پیغمبر که زن خود را نگاه دار او را طلاق داده است .

در تفسیر کبریج^(۱) که نویسنده آن معلوم نیست و اخیراً از طرف بنیاد فرهنگ از سوره مريم تا آخر قرآن در دو جلد بچاپ رسیده است، قضیه تغییر حالت پیغمبر و عشق به زینب بگونه ای دیگر آمده است :

« روزی رسول صلوات الله علیه به خانه زینب آمد و زید را می جستند زینب را دید ایستاده در سماخچه دا روی بوی خوش میکوفت ، خوش آمد و در دلت افتاد اگر او زن او بودی. چونت زینب رسول را بدید دست بر روی نهاد . گفت (پیغمبر) لبساقه و حسناً = م شکرینی و م زیبایی. ای زینب سبحان الله مقلب القلوب در بار این بگفت و باز گشت. چون زید بیامد هرچه رفته بود پیش او بگفت و گفت پیش تو نتوانی مرا داشت برو دستوری خواه تا مرا طلاق دهی. وزید زینب را دشمن گرفت چنانکه پیش روی او نتوانست دید .

پس از انجام امر طلاق حضرت خود زید را مامور کرد و گفت برو زینب را بگویی که خداوند تعالی او را بزنی به من داده است. زید بر در زینب آمد سر را بکوفت ، زینب گفت کیست ؟ گفت زید است. زینب گفت چه خواهد زید از من که مرا طلاق داده است گفت پیغام رسول الله آورده ام . زینب گفت (مرحباً بر رسول الله) در باز کرده زید در آمد و او می گریست . زید گفت مبادا چشم تو گریان ، نيك زني بودي فرمانبر دار ، خدا بشعالي ترا به از من شوي داد . گفت لا ابا لك ؟ کیست آن شوي ؟ جواب داد زید که رسول خدای زینب در سجده افتاد . (از تفسیر کبریج) .

(۱) حکویا این تفسیر دو قرن ششم تکلیف شده است . نصف اول یعنی از سوره بقره تا سوره مريم در دست نیست و این نصف دوم نسخه منتهصر به فردی است در کتا بخانه کبریج . ولی تفسیر معتبری با فارسی رسا و روشن بنظر می رسد .

این روایات با روایت دیگر نیز کاملاً منطبق است که زید میگوید :
 (به سرای زینب شدم مشغول خیر کردن آرد بود ، چون می دانستم
 بزودی او زن پیغمبر خواهد شد . هیبت و احترام او مرا گرفت چنانکه
 نتوانستم روی در روی کم و همینطور که پشت به او داشتم خبر خواستگاری
 پیغمبر را به او دادم و از همین روی در تفسیر جلالین آمده است که حضرت
 گوئی روز شماری میکرد . همینکه عده زینب بسر رسید بدون مقدمه
 و بدون تشریفات به خانه او رفت و در آنجا گوسفندی کشتند و تا دیر گاه
 نان و گوشت به مردم میدادند و بدین ترتیب عروسی خود را جشن گرفتند .

هم از عمر و هم از عایشه روایت میکنند که آیه ۳۷ سوره احزاب دلیل
 بر صراحت و امانت و صداقت رسول اکرم است .

عایشه میگوید : اگر بنا بود پیغمبر چیزی را پنهان کند بایستی این
 میل باطنی خود را به زینب در قرآن نیارود و تخفی فی نفسك والله میدیه ،
 (آیه ۳۷ سوره احزاب) .

راست است دلایل صدق و صراحت و امانت رسول در آیات قرآنی زیاد
 است . حضرت محمد پر وای اعتراف به ضعف های بشری نداشته است ولی
 کاسه های گر متر از آتش بدین امر رضایت ندهند چنانکه در باب معجزات
 شمه ای گفته آمد . از جمله در همین آیه که مفسران و راویان اتفاق دارند
 محمد بن جریر طبری در تفسیر خود بدین امر گردن نهاده و راضی نمیشود
 که فاعل (تخفی فی نفسك) حضرت محمد باشد . و میگوید فاعل آن (زید)
 است یعنی پیغمبر به زید گفت زنت را نگاه دار و از خدا بپرهیز که تو در
 ضمیر خود چیزی را پنهان میکنی که خداوند آنرا آشکار می سازد . . .
 بعد برای این توجیه و تفسیر غیر موجه می نویسد :

« زید مرضی داشت که آنرا تخفی میکرد و برای همان مرضی

میخواست زینب را طلاق دهد و در اینجا مقصود مخفی داشتن آن مرده است از انتظار ...

محمد حسین هیکلم برای اینکه از سمت دایه دلسوز تر از مادر محروم نماید در کتاب (حیات محمد) می نویسد : « زینب دختر عمه پیغمبر بود و او را قبلاً دیده بود و ابتدا رغبت به ازدواج با وی را نداشت و از این رو اصرار ورزید که زینب خود را طلاق ندهد . ولی بعد از اینکه زینب دستور مولای خود را بکار نبست و زن خود را طلاق داد پیغمبر زینب را برای آن گرفت که سنت جاهلی اعراب را در باب آثار فرزند خواندگی بشکند و به سایر مؤمنان نشان دهد که می شود با زن فرزند خوانده خود زناشویی کنند . لذا با زینب ازدواج کرد . و شاید به همین دلیل با آن شتاب پس از سر آمدن ایام عده به خانه وی شتافت و عروسی خود را ولیه داد .

حفصه

محمد حسین هیکلم غالب ازدواجهای پیغمبر را از دو اجزای سیاسی و مصلحتی میگوید و برای تأیید آن می نویسد :

« روزی عمر با زن خویش در باب امری صحبت میکرد و زلفش بنای مشاجره و بیکی به دو کردن را گذاشت عمر خشمگین شد و گفت زنان را نرسیده است که در امور زندگی با مرد آن خود مجامع کرده و از خود رأیی داشته باشند . زن گفت دختر تو با پیغمبر خدا گاهی بعدی بحث و مناقشه میکند که رسول تمام روز را خشمگین پسر می برد . به محض شنیدن این سخن عمر به خانه حفصه رفته از او باز خواست کرده و پرا از عقاب خدا و غضب پیغمبر بر صدر ساخت و ضمناً گفت توبه این دختر جوان (مقصود عایشه است) که به زیبایی خود

می‌تازد و از عشق و علاقه پیغمبر به خویشانش آگاه است نگاه مکن پیغمبر
را برای خاطر من گرفت ورنه عشقی به تو ندارد .

بدیهی است این قضیه معقول و قابل قبول است و بعضی از دو اجهای
پیغمبر را باید حمل بر مصلحت و ایجاد پیوند خویشی کرد تا اسلام تقویت
شود . و علی و عثمان را (به قول هیکل) از همین روی به داعی خود
برگزیده است و مشهور است که خالد بن ولید پس از ازدواج پیغمبر با خاله‌اش
سیمونه خواهر زن عباس بن عبدالمطلب و حمزه بن عبدالمطلب (در
سال نهم هجری هنگام عمره القضاء) اسلام آورد .

حرام کردن ماریه بر خود

از جمله حوادثی که در باب زن و پیغمبر باید آورد (زیرا در آن زمان
سر و صدائی بر او انداخت و باعث نزول آیاتی چند گردید) حرام کردن
پیغمبر ماریه قبطیه را بر خود بوده و آن حادثه از این قرار است :

ماریه روزی نزد پیغمبر آمد . آنروز پیغمبر در خانه حفصه بود و حفصه
در خانه نبود .

حضرت عائجه با ماریه همبستر شد و در این اثنا حفصه سر رسید و داد
و پیداد بر او انداخت که چرا حضرت با کنیز خود در خانه و در بستر او
خوابیده است . پیغمبر برای تسکین خاطر حفصه و آرام کردن وی ماریه
را بر خود حرام کرد .

لا بد پس از رفع بهران یا بواسطه علاقه ای که به ماریه داشته و یا بواسطه
اینکه ماریه از تحریم خود بر پیغمبر ناراحت شده و باز خواست کرده
بود حضرت از حرام کردن ماریه بر خویشانش عدول کرد و برای تیرنه
و ترکیه وی آیه های اول تا پنجم سوره تحریم نازل شده است :

« یا ایها النبی لم تحرم ما سئل الله لك تبتمني مرضات ازواجك والله غفور
رحیم = ای پیامبر چرا چیزی را که خدا حلال کرده است برای رضایت
زنان خود بر خویشتن حرام می کنی؟ خداوند ترا بر این تحریم (کار بیجا)
می بخشد . »

در آیه بعد راه غفران و چشم پوشی از تحریم امری که خداوند حلال
کرده است معین شده و آن دادن کفاره است مانند : آزاد کردن بنده
« قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم » که در سوره مائده و جوب کفاره آمده
است و از اینرو عقائل میگوید :

« پیغمبر کفاره داد و بنده ای را آزاد کرد ، و حسن میگوید : به
دلیل آخر آیه که « والله غفور رحیم » خداوند او را بخشیده است .

آیه سوم که دنباله همین قضیه است شخص را به شگفت می اندازد
که يك امر شخصي و خانوادگی و مربوط به گفتگوی زن و شوهر در
قرآن مطرح می شود .

« واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا فلما نبات به واطهره الله
عليه عرف بعضه واعرش عن بعض فلما نباتها قالت من انبأك هذا ؟ قال
نبأني الطلع الحبسي = پیغمبر به یکی از زنان (حفصه) رازی را گفت
(محرم ماریه بر خود) و به او گفت آرت و از را به کسی نگوید اما
چون آن راز را به دیگری (عایشه) گفت و خداوند او را (یعنی
پیغمبر را) از آن آگاه ساخت و پیغمبر بخشی از آنها را به حفصه گفت
و از گفتن قسمتی خود داری کرد ، حفصه به گمان اینکه عایشه به پیغمبر
گفته است پرسید کی ترا باخبر ساخت ؟ پیغمبر گفت آنکه بر همه اسرار
دانا و آگاه است ، (آیه ۴ از سوره تحریم)

آیا ذکر این مطالب خصوصی در قرآن که شریعت ابدی و دستور قطعی برای کافه نوع انسانی است شگفت آور نیست ؟

و از آن شگفت انگیز تر شرح و بسط مفسران است. از جمله در تفسیر کمبریج قضیه را چنین شرح میدهد :

چون حفصه مر عایشه را از پیغمبر علیه السلام خبر کرد و خدای عز و جل بر پیغمبر خویش رسانید که حفصه را زترا پیش عایشه بگفت پیغمبر حفصه را از بعضی از آنچه با عایشه گفته بود آگاه کرد .

آیا این بگو مگوهایی زنانگی که هر روزی هزار مانند در هر گوش جهان دارد امریست که در متن قرآن آید و مفسران خداوند بزرگ و آفریننده کائنات را تا حد خبر چینی قنزل دهند که گفته های حفصه را به عایشه باز گویند .

در هر صورت سه آیه نخستین سوره تحریم در باب این حادثه عادی و نفار زن و شوهر است . آیه ۴ و ۵ تهدید عایشه و حفصه است که اگر در صورت ادامه این وضع و تمطیب این ادا و اصول زنانگی و رشک و روزیدن موجبات نا را حق پیغمبر را فراموش کنید خداوند حامی اوست و حق ممکن است منجر به طلاق دادن شما شود .

د عسی ربّه ان طلقکن ان یبدله ازواجاً خیراً منکنّ مسلمات مؤمنات قانتات ثابتات عابدات سائعات ثقیبات و ابکارا = اگر شما را طلاق دهد امید است زنای بهتر از شما به وی ارزانی دارد مسلم ، مؤمن مطیع ، پرهیز کار مهاجر انصار ، بیوه یا با کسره ، معنی آیه و شان نزول آن واضح است ولی در یکی از تفسیرها (طبری یا کمبریج) مطلبی آمده است که بی اختیار از ساده لوحی مفسران و فرط ایمان آنان خنده عارض میشود ، مفسر خشک مقدس که پیوسته میخواهد شانی برای پیغمبر درست کند

مینویسد : مقصود از کله (بیوه) آیه زن فرعون است و مراد از کله با کرم حضرت مریم است که در بهشت منتظر پیمبرند و با وی ازدواج خواهند کرد .

بدین مناسبت شاید بد نباشد روایت دیگری که در شأن نزول آیات اولیه سوره تحریم آمده است نقل شود :

پیمبر در خانه زینب غسل خورده بود ، وقتی از نزد وی بیرون آمد ، عایشه و حفصه از راه رقابتی که با زینب داشتند گفتند بوی مفاغیر از دهانت می آید (مفاغیر بوی ناخوش دارد) هنگامی که حضرت اینرا شنید غسل را بر خود حرام کرد و پس از این (لابد از سوگند خودپشیمان شده بود) آیه عتاب سوره تحریم نازل شد و برای شکستن سوگند اصل کفار را معین فرمود و زنان خود را به طلاق تهدید کرد ، هر گاه از این رقابت و حسد و رزیدن توبه نکنند . ولی تصور می شود همان روایت نخستین صحیح باشد زیرا از گفتن سرّی به حفصه و فاش شدن راز سخن میان آمده است .

مشاوران

خدا و قرآن

زمین در جنب این سه طاق مینا
چو خشخاشی بود بر روی دریا
نو خود بنگر کزین خشخاش چندی
سزد گر بر پروت خود بخندی

۲۱

این دانه خشخاش افتاده بر دریا با توده ای به وزن ۱۰×۶ تن^(۱) و محیطی به طول ۱۰۰۷۶ کیلو متر و با سطحی معادل $۵۱۰/۱۰۰/۰۰۰$ کیلو متر مربع یکی از سیارات کوچکی است که در ۳۶۰ روز و اندکی به دور خورشید می چرخد و هشت سیاره دیگر در این گردش پیورده اجباری با وی انبازند که آخرین آنها کره ایست به کوچکی عطارد بنام پلوتون که در مدار هوسناک خود میان $۱/۵$ میلیارد و $۷/۵$ کیلو متر از خورشید فاصله دارد .

(۱) $۶/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$ شش هزار میلیارد تن .

اگر بخواهیم این بُعد را در ذهن تصور کنیم تا چار باید جهت سریع
 لایری را که حد اقل هزار کیلومتر در ساعت می پدید سوار شویم تا پس
 از هفتاد سال تقریباً به وی برسیم .

آنچه از قرائن علمی و ریاضی بر می آید پلوتون منتها الیه قلمرو جاذبه
 خورشید نیست بلکه باید صد برابر این راه را پیچود یعنی می بایست
 هفت هزار سال با سرعت یکهزار کیلو متر در ساعت طی کرد تا به مرز
 جاذبه خورشید دیگری رسید . زیرا خورشید ما با این جاه و جلال یکی
 از ستارگان متوسط این کهکشانی است که شباهت با ستان مانند خط
 شیری رنگی بر آسمان می نگریم و تا کنون از میان غبار کیهانی این
 کهکشان هفت هزار ستاره را ثبت کرده اند که هر کدام خورشیدی است .
 و به احتمال و فرض نزد یک به عقل هر یک از آنها ممکن است برای خود
 منظومه ای کا پیش مانند منظومه شمسی داشته باشند .

این دانه خشخاش افتاده بر دریا $510/1000/000$ کیلو متر مساحت
 دارد . حجم آن مساوی با $1/082/822/210/000$ کیلو متر مکعب است
 (کمتر از یک هزار و یکصد میلیارد) اما در مقابل خورشید بدرجه ای
 خرد است که اگر خورشید را جسمی میان تپی فرض کنیم $1/000/000$
 کره زمین در آن جای میگرفت زیرا خورشید به تهنائی $99/86$ ٪ مواد
 منظومه خود را داراست . بمبارت دیگر $\frac{1}{11}$ از یک صدم توده
 خورشید، نه سیاره و امار آنرا تشکیل میدهد و سهم زمین و ماه آن کمتر
 از یک صدم از چهارده صدم یک صدم خورشید است .

در فضا ستارگانی هست که از بزرگی میتوان $500/000/000$ خورشید
 را در جوف آنها جای داد . خورشید با $1/392/000$ کیلو متر محیط دایره

و با توده ای قریب $۱/۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰$ میلیارد میلیاردن یکی از ستارگان کهکشان شیری است .

در هر کهکشان حد اقل $۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$ (صد میلیارد) ستاره تخمین میزنند .

و آنچه تا کنون بوسیله تلسکوپهای نیرومند و با از روی قرائن ریاضی حدس میزنند لا اقل صد میلیون کهکشان در فضا پراکنده است ، که کهکشان شیری ما یکی از آنها است .

فاصله ستارگان با ارقام معمولی قابل بیان نیست از اینرو آنها را با سال نوری میسنجند که تقریباً هر سالی معادل $۹ / ۱۶۰ / ۸۰۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰$ کیلومتر ($۳۰۰ / ۰۰۰$ کیلومتر در ثانیه) است دوری پاره ای از ستارگان از کره زمین بحدی است که نور آنها پس از صد هزار ها سال با میرسد .

از این ارقام گیج کننده تصور مبهم و بخار آلودی از عظمت کائنات در ذهن میآید و کره زمین از دانه خشخاش افتاده در اقیانوس حکیم سعیر تر می نماید .

از تصور عظمت کائنات عجز و حقارت دردناکی به هر شخص اندیشه مند دست میدهد . اگر برای این جهان گنجد و ظاهراً نا متناهی مرزی و کرانه ای باشد از حدود اندیشه و حتی از حوصله بندار آدمیان دور و دور و دور است . حتی پرش گستاخانه و هم و خیال نمیتواند بجائی راهبر باشد .

اگر برای این جهان ناپیدا کرانه ، آغاز و انجای می باشد (چه از حیث مکان) در خور فهم و ادراک ما نیست حتی بلیه تو افای پندار هم از در یافت آن تا تو انست .

اگر برای جهانی بدین عظمت آفریننده ای قائل باشی تا چهار باید بزرگتر از آن و محیط بر آن باشد.

اگر این دستگاه دهشت انگیز و حدود نا پذیر گرداننده ای داشته باشی تا چهار باید توانایی تا محدود و تا متناهی برایش قائل شد.

چاره ای نیست باید ذات صانع ما فوق ثومات و پندارها قرار گیرد و از نصوص حدود آفرین ما بیچارگان حقیر فرا و و فرا تر، منزله تر و منزله تر، بر تر و بر تر، عظیم تر و عظیم تر باشد و بقول جلال الدین: آنچه اندر وهم نماید آن بود.

اما مشاهدات و مطالعات و بررسی های عقاید دینی نشان میدهد که بشر نتوانسته است چنین بیندیشد و جز عده ای انگشت شمار دستگاه بی پایان خداوندی را صورت بزرگتری از روی کرده زندگانی حقیر خود قیاس کرده و ذات بی همال او را نمونه وجود خود (با تمام انفعالات و تأثرات با تمام ضعف ها و نقصها و با تمام اغراض و شهوات) ساخته اند نهایت اندکی بزرگ تر.

نمی دانم این جمله حدیث است یا مضمونی از عهد عتیق که در قالب این عبارت عربی در آمده است (خالق الانسان هل شاکلته = خداوند انسان را بصورت خود آفریده است) .

اگر جمله را وارونه کنند و بگویند انسان خداوند را بصورت خود آفریده است به حقیقت نزد یکتراست . چندی پیش کتابی بر من و طنز آمیز بدستم افتاد زیر عنوان « موسی خدا را آفرید » در حقیقت او عبارت تورات را که میگوید (و خداوند دنیا را آفرید) معکوس کرده بود ، یعنی تصور موسی چنین خدائی را آفرید .

خدائی که در سرا سر عهد عتیق بر ما ظاهر میشود موجودی است

قهار سریع القضب بی اغماض و تشنه ستایش و عبادت . از اینرو از میان میلیونها مخلوق خود ، ابراهیم را دوست میدارد که به بندگی وی گردن نهاده است و بنا بر این ذریه او را برای خویشترین انتخاب میکند و آنها را قوم برگزیده خود میسازد و آنها هستند که میبایستی بر کره زمین سلطنت کنند .

زیرا پس از نوح بنده ای چون وی خد متگزار و ستایشگر ذات خود نیافته است .

پهین ملاحظات در سن پیری سارا آبتن میشود و اسحاق بوجود میآید .

در تمام سر زمین کنعان دو شیوه ای که لا بق همسری اسحاق و بوجود آوردن ملت برگزیده خدا باشد نیست پس به ابراهیم امر میشود کسی را به کلبه بفرستد و دختر پسر را در خودریه کارا خواستگاری کرده به فلسطین آورد . آنگاه از قوم بنی اسرائیل عهده میگیرد که جز او کسی را ستایش نکنند و در عوض سلطنت روی زمین از آن آنها باشد . در نورات از کائنات بدان عظمت نشانی نیست . تمام توجه خدا به منظومه شمسی و از منظومه شمسی به کره زمین و از کره زمین فقط به سر زمین فلسطین معطوف گردیده است .

بکمرته می بیند در دو آبادی سدوم و گموره مردم به فسق و فجور روی آورده اند ، لذا در خشم شده و تصمیم به هلاک آن دو شهر میگیرد . نضرع و شفاعت ابراهیم که از خداوند رؤف تر است ! اثر نمی بخشد و صاعقه فرود می آید ، و خوشک با هم می سوزند وزن و مرد و سق کبود کان پیگناه بهلاکت میرسند . فقط برای خاطر ابراهیم فرشته ای را میفرستد که پسر پسر او (لوط) را از این قتل عام نجات بخشد ... پهین نحو

خدا در سرا سر قورات بصورت یکی از پاد شاهان خود کام و خود رأی
و هر تقاضا و بی خواهی در می آید .

بصورتی در میآید که موسی میخواست آنگونه باشد و سلیمان و داود
از روی آن صورت ایده آبی بر هود سلطنت کردند و حتی از صاحب زن
دیگران چشم غمی پوشیدند . (داستان زن اورمیوا داود) .

در قرآن خداوند به تمام صفات کالیه آراسته است . دانا ، توانا ، بی
نیاز پینا ، شنوا ، حکیم و مرید است یعنی تمام جهان مستی تابع مشیت
اوست .

اما صفات دیگری چون جبار ، قهار ، انتقام جو و کینه توز ، نیز بوی
نسبت داده شده است حتی از کید و مکرو خشم بهره وافری دارد و گاهی
« خیر الماکرین » میشود .

آیا در اینها تناقضی به چشم نمیخورد ؟

اگر ذات پروردگار جوهر و قائم بالذات و غمونه کال مطلق است
چگونه عرضهایی چون خشم و انتقامجویی بر او طاری تواند شد .

قادر مطلق و بی نیاز مطلق چگونه ممکن است دچار خشم شود زیرا
خشم عرض است و لزا تا توانی دست میدهد : امری و حادثه ای مطابق میل
و رضایت شخص صورت نمیگیرد از اینرو حالت غضب بر او عارض میشود .

بی نیاز مطلق چگونه از نادانی و حقارت مشق آدمیان ضعیف که
نیتوانند صانع و خالق حقیقی کائنات را تشخیص دهند ، بخشم آمده
و با آنکه غفور و رحیم و حتی ارحم الراحمین است میفرماید : (ان الله
لا یغفر من یشرك به) و آنگاه برای آنها عذاب جاویدان مقرر
میفرماید . با آنکه خود میفرماید : « ان ربك لیس بظلام للعیبد »

یعنی به صفت عدل آراسته است گنا هکاران را در آتش جاویدان میاندازد و برای اینکه خیال نکند پس از افتادن در موزخ سوختن و معدوم و بالنتیجه آسوده میشوند در قرآن میفرماید: «کَلِمَا نَضْجَتِ جُلُودُهُمْ بِدَلِّئِهِمْ جُلُودًا لِّبَلُوقِ الْعَذَابِ» یعنی هرگاه پوست آنها سوخت پوست تازه بر آنها میرویانم تا کمالاً، عذاب را بپوشند (آیه ۵۶ سوره نساء).

آیا برای این شدت عمل جز خشم افروخته تسکین ناپذیر فوجیهی میتوان یافت و خود خشم که نشانه عجز و ناقوانیت به قادر مطلق قائل انتساب است؟

آیات بیشماری در قرآن هست که هر گونه هدایت و گمراهی را از طرف بارشعالی فرموده و آیات بسیار دیگری هست که برای آدمیان تکالیفی معین فرموده و متخلفان از آن تکالیف را بمتاب و عقاب شدید وعده داده است.

گامی دانی مطلق و توانای مطلق نیازمند کمک و یاری آدمیان میشود: «قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ الْحَوَارِيُّ مِنْ أَنْصَارِي أَلِ اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لَنْ أَنْصَارَ اللَّهُ = عِيسَى بِهِ حَوَارِيُّونَ خُودِ كُفْتُ: كَيْسَتْ كَمَا مَرَا فِي رَأْيِ خَدَا يَارِي دَعْدُ، حَوَارِيُّونَ كُفْتُ: مَا يَارَانِ خَدَائِمُ» (صف - آیه ۱۴).

«وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ = مَا آمَنَ رَأْفَرَسْتَادِمُ كَمَا مَشَاءُ بِمِمْ وَسُودُ تَوَانِدُ شَدَا خَدَا وَتَدُ بَدَانِدُ چَه كَسَانِي اِر و فَرَسْتَادَةُ اِس رَا يَارِي خَوَاهِنْدُ كَرْدُ» سوره حدید آیه ۲۵

این مباحث اصولی را بگذاریم برای شارحان قرآن و دانشمندان علم

کلام که در طول چندین قرن به تأویل و تفسیر پر داخته اند فارنگ تنافض یا لا اقل تضایر و تخالف را از آنها بزدایندر اکنون به سیری اجمالی وزود گذر در بعضی محتویات قرآن که به حوادث جاری ۲۳ اختصاص دارد اکتفا کنیم .

خداوند بزرگ و گرداننده این جهان بی آغاز و بی انجام از بی ادبی ابو لهب که به پیغمبر گفت « تَبَالِكْ يَا مُحَمَّدُ الْهَذَا دَعْوَتُنَا ؟ » در خشم شده و بیدر رنگ سوره مسد را نازل میفرماید و حق زن او را از صاعقه تحقیر خود معاف نمیفرماید :-

وَتَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ . مَا أَفْنَاهُ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ . سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ . وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ . فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ .

خداوند بزرگ از غرور و خود ستائی ابوالا شد به تنگ آمده و در سوره بلد جوابی قاریانه وار به کبر و خود نمائی او میدهد .

چنانکه سوره همزه مشق است به دهان ولید بن مغیره و امیه بن خلف که در حضور محمد با چشمک و کلیات نیشدار محمد را استهزا کرده و به مکتب خود می بالیدند .

همچنین سوره کوثر جواب سر کوفت عاص بن وائل است که پس از مرگ پسر پیغمبر او را ابلر و بلا عقب گفته است . خداوند بزرگ و آفریننده کائنات از مسافرت کعب بن اشرف پس از جنگ بدر به مکه سخت در خشم میشود مخصوصاً ، از این باب است که کعب یهودی و اهل کتاب است ، معذک با مشرکان شکست خورده همدردی میکنند و آنها را بر تر از محمد خدا پرست و موحد میدانند و در آیه های ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ سوره نساء شکایت تلخی از این بابت دیده میشود .

سوره حشر رجز خوانی خدا اوند است در قلع و قمع بنی النضیر که سزای یهود بگري آنها را کف دستشان گذاشته و از اینرو ابن عباس آن سوره را (سوره بنی النضیر) نام نهاده است .

خدا اوند در قرآن به معارضه با مخالفان پیغمبر خود و ریختن خشم خود بر کسانی که در راه موفقیت حضرت محمد تولید اشکال میکردند اکتفا نکرده و به امور داخلی و مشکلاتی که فرستاده وی با زنان متعدد داشته است وارد میشود . یکی از آن مشکلات تقابل قلبی فرستاده او به زینب بنت جحش زن زید بن حارثه است ، از اینرو در دل زید کراهتی نسبت به زینب می آفریند اما پس از طلاق و سر آمدن عده او را به رسول محبوب خود به زوجیت میدهد . در همین سوره احزاب مشکل نفقه اضافی خواستن زنان پیغمبر پیش میآید زیرا بعد از قتل عام بنی قریظه غنائم فراوانی بدست میآید و خود این امر زنان پیغمبر را به ادعای نفقه بیشتری و امید اردولی خدا اوند به آنها میفرماید باید با همین نفقه بسازید ، یا طلاق بگیریید و با این تهدید مشکل حل میشود . پس از آن مشکل دیگری پیش میآید که آیات زیادی از سوره نحریم بد آن اختصاص یافته و آن قضیه همجواری پیامبر با ما ریه قطیبه و غوغا کردن حفصه است که در فصل پیش شرح آن رفت .

در هر صورت خدا از حسادت و رزوی عایشه و حفصه و مزاحمت خاطر رسول خویش ناخشنود شده و به آن دو زن اخطار میکند که اگر توبه نکنید و باعث رنجش پیغمبر شوید خدا و جبرئیل و مؤمنان صالح به باری او می شتابند و اگر چنین شد و شما را طلاق داد خداوند زنان بهتری را نصیب وی خواهد فرمود (زنان مسلمان ، مطیع ، روزه گیر ، نماز گزار ، مهاجر ، بیوه و باکره . . .)

در یکی از تفاسیر نوشته شده است مقصود از زنان بیوه آئینه زن فرعون و مقصود از باکره حضرت مریم است که این هردو در پشت زن حضرت رسول خواهند شد و البته این تفسیر ، انعکاس عقده روحی خود مفسر است و روزه در قرآن چنین مطلبی نیست .

اساس سوره نور بر قضیه افک و اتمام حضرت عایشه قرار دارد و از همین روی در آن سوره حد افتزای بر زنان عقیفه مبین شده و آن حد بر خلاف اصل ، عطف بر سابق نیز شده و باهشتاد و نه ای که به حسان بن ثابت و حمیه دختر جهش میزنند پاک دامنی عایشه مسلم میشود .

در سالهای ۶۲۲ تا ۶۳۲ میلادی تمام آن کائنات لایتناهی بدست احمال و فراموشی سپرده شده و حق به سایر کشور های کره زمین نیز توجهی نشده است زیرا مشتی اعراب حجاز و نجد فکر خداوند بزرگ را به خود متغول کرده بودند و گاهی از ترس یا تقلیدی در غزوه ای شرکت نمی کردند . از اینرو امر میفرمود آتش دوزخ را به شدت بیشتری بنمایند و بر عکس کسانی که یا از راه ایمان و یا به طمع دست یافتن بر غنائم ، رشادت و جلالت بخرج داده اند ، جنات لجر می تحتها الا نهار بر ایشان مهیا کنند و هر گاه رسول محبوبش از تضرع و طعن به رنج می افتاد به او دلداری میداد که کار او را به ما واگذار کن :

و اننا كفيناك المستهزئين .

مهمترین و برجسته ترین دخالت حضرت باری تعالی در امور اعراب در جنگ بدر روی داد و سراسر سوره انفال راجع به این واقعه است .

قافله ای با کالای فراوان به ریاست اوسفیان از دمشق به مکه میرفت حضرت محمد از این قضیه مطلع گشته با یاران خود برای زدن کاروان

و تصاحب اموال بیشمار از مدینه خارج شد . ابو سفیان بونی برد و از مکه
 کمک خواست ، ابو جهل با جنگجویان قریش به حمایت کاروان تجارتي از
 مکه بیرون شتافت . ابو سفیان در عین خواستن کمک احتیاط را از دست
 نداده راه خود را کج کرد و راه ساحلي را پیش گرفت و کاروان را سالم به
 مکه رسانید . حضرت محمد و با رانش بجای اینکه به کاروان ابو سفیان
 برسند در جایی به نام بدر با لشکریان قریش مواجه شدند و طبعاً کسانی
 که برای دست یافتن بر غنایم بیشمار و بی درد سر اکنون مواجه با جنگاوران
 قریش شده اند به تردید افتاده و متعقد بودند به مدینه برگردند . آیه ۷
 سوره انفال اشاره به این موضوع است و خداوند آنها را ملامت و به جنگ
 با کفار تشویق میفرماید و وعده کمک فرشتگان میدهد و نظیر ابو جهل
 را نیز در آیه ۱۹ سوره انفال پاسخ می گوید و حق به محمد خطاب میکند
 « و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى » یعنی این مشت شنی که تو به طرف
 مشرکان پرتاب کردی و آنها کور شدند تو پرتاب نکردی زیرا يك مشت
 شن ممکن نبود به چشم صدها جنگجو برسد ولی خداوند آن شن ها را
 به چشم کفار پرتاب فرمود .

پس از شکست مشرکان که مشکل تقسیم غنایم پیش می آید باز
 خداوند خسی غنایم را مخصوص رسول و بیت المال مسلمین مقرر میفرماید
 و ترتیبی در توزیع غنایم میدهد .

پس از آن مشکل چگونگی رفتار با اسرا پیش می آید و نخست
 خداوند رأی هر را که معتقد بود برای ایجاد رعب گردن همه آنها را
 بزنند تأیید میکند (آیه ۶۷ سوره اسری) ما کان لنبی . . الخ و سپس
 در آیه ۷۰ رأی معتدل ابو بکر را می پذیرد که از آنها فدیة گیرند
 و آزادشان سازند . و خلاصه تمام سوره انفال شارح حل مشکلات بین
 مسلمانان و مشرکان و یهود است .

آیه ۹ سوره احزاب حاکی از مداخله خداوند است در مشکلاتی که اتحاد بنی غطفان و قریش پیش آورده بود که چند هزار نفر به محاصره مدینه پرداختند. یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ جائتکم جنود فارسنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها. . . ای گروه مؤمنان نیکی خداوند را فراموش نکنید. بر لشکریان مهاجم و محاصره کننده مدینه یاد تندی گماشتیم و لشکری برای دفع آنها فرستادیم که شما ندیدید و پس از آن آیه های ۱۰ - ۱۲ و ۱۳ همان سوره حاکی از دخالت خداوند در پیدامد های ناگوار و یاری مسلمانان است.

تفسیر کمریج قضیه را بدینگونه شرح میدهد: پس خدای تعالی بادی بفرستاد تا صیخ های خیمه ایشان بکند و آتشی ایشان را بکشد و طویله ایشان را بگسست تا همه در یکدیگر افتادند و فرشتگان تکبیر کردند.

ابتدا به ذهن مفسر مؤمن خوش عقیده خطور نکرده است که خداوند چرا این باد را بیدست روز قبل به مدینه فرستاد تا حضرت محمد و یارانش را از رنج کندن خندق و از نگرانی و هول معاف فرماید.

و باز به ذهن او و هیچیک از مسلمانان آنوقت و اعصار بعد نرسید که چرا خداوند در جنگ احد همان دسته فرشتگان را که به بدر فرستاده بود یا طوفانی که در جنگ خندق بر انگیخت فرستاد تا آن فاجعه روی نهد و آن شکست دردناک صورت نگیرد و هفتاد تن از مسلمانان که عوی دلبر و جوان و محبوب پیغمبر نیز در میان آنان بود شهید نشوند؟ اگر آن بادیا آن فرشتگان در جنگ احد شرکت کرده بودند سنگ به دندان پیغمبر نمی خورد و آن اوضاع تلخ و ترسناک پیش نمی آمد که اگر دفاع مردانه و شجاعانه علی بن ابیطالب نبود خود حضرت نیز شهید میشد.

از سب در قرآن کریم دورنگای اوضاع اجتماعی - سیاسی در برابر چشم گسترده میشود و اگر احکام و تعالیم اخلاقی را کنار بگذاریم بخش چشمگیری از معارضه ها و حوادث آن زمان مشاهده میشود. صدها آیات قرآنی حاکی از مجادله ، جواب ناسزا گویان ، فیصله دادن قضایای خصوصی و شخصی ، تشویق به جنگ و حق ملامت کردن کسانی است که سعی و توان در این باب نشان داده اند ، همچنین وعده غنائم کثیره ، تصاحب مال و زن دیگران ، انواع تهدید مخالفان و عذاب جاوید بر کسانی که اطاعت نکرده اند. صاعقه غضب خداوند همچون شمشیر دموکلس در فضا معلق است و تروخشک را با هم میسوزاند و قریه ای یا شهری را برای ظفرمانی عده ای انگشت شمار منهدم میکند .

در قرآن تمامی آن اوضاعی که برا زنده وجود آدمی است در خداوند مشاهده میکنیم : راضی میشود ، غضب میکند دوست میدارد ، بدش می آید ، خشنود میگردد و خلاصه کینه ، مهر ، خشم و حق کید و مکر رحیمه و همه عوارض روح ضعیف پر نیاز و سریع الانفعال آدمی بر ذات منزله بارینمال طاری میشود . اگر برای این جهان فایده گرانه ، خدای و صانع مؤثری فرض کنیم به هدایت عقل باید مسئزه از این اوصاف باشد و ناچار باید آنها را ، آن اوصاف فامتناسب با آفریننده کائنات را صورت انفعالات روح بشری خود حضرت رسول دانست که خود میباید من بشرم ، خشم می گیرم و متأثر میشوم و از اینرو بر مرگ فرزندان خود می گردید یا از مشاهده جسد مثله شده همزه چنان از حال طبیعی خارج میشود که سوگند میخورد سی تن از قریش را مثله کند .

از اینجا بک موضوع به ذهن میرسد که خداوند و محمد به طرز قابل تأملی در قرآن با یکدیگر مخلوط میشوند و این تنها توجیهی است - وان

هو بسیاری از مشکلات قرآن آورد و از همین روی اگر بدین موضوع نظر اندازیم شاید قدری روشن شویم .

نام مسلمین بر این متفقند که قرآن کلام خداست و در متن قرآن نیز مکرر این مطلب تصریح شده است :

و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى . . . و انا انزلناه فى ليلة القدر . . .

قرآن به همین جهت یگانه مند غیر قابل خدشه مسطین و موضوع تکریم و اجلال آنان قرار گرفته است به درجه ای که پس از یکقرن در باره اینکه قرآن (محدث) یعنی مخلوق یا (قدیم) است (یعنی مانند ذات باریتعالی مسبوق به عدم نیست) میان علمای اسلام مباحثات و مشاجراتی طولانی روی داد و دامنه آن تا چندین قرن کشیده شد .

حاصل کار به این بحث شد ارم که این مطلب میان با محسوس و مشهود و موازین عقلی است و حق بر خلاف موازین شرعی و اصول علم کلام است و امام بزرگ اهل سنت ، احمد بن حنبل در زمان معتصم آنقدر ناز یانه خورد که از هوش رفت و حاضر نشد از عقیده خود برگردد و قرآن را مخلوق و محدث بگوید . بلکه معتقد بود جمله (ثبت یدای ابي لیب و لب) مانند ذات خداوند ازلی است .

هنگامی که تپی بر جماعتی مستولی میشود با حرف استدلال نمیتوان آنرا خاموش و آرام کرد . اما از خواندن قرآن و غور در بعضی مطالب آن آشکار بدیدار میگردد .

برای نمونه بسوره فائده که سبب الثانی تا میده شده و آنرا از مهمترین سوره های قرآنی میدانند و از این رو در صدر مصحف قرار گرفته است نظر افکنیم .

سوره فاتحه نمی‌تواند کلام خداوند باشد بلکه از مضمون آن چنین بنظر می‌رسد که کلام خود حضرت پیغمبر است زیرا شبایش حق است ، اظهار بندگی به درگاه خدای عالمیانست و تقنای هدایت و عنایت است .

خداوند خود نمی‌فرماید : (الحمد لله رب العالمین . الرحمن الرحیم . مالك يوم الدين) شبایش و سپاس - خداوند جهان را سزااست خداوندی که مهربان و بخشنده و صاحب روز رستاخیز است .

اگر سوره فاتحه با کلمه قل آغاز شده بود چنانکه در بسیاری از سوره ها یا آیات چنین است این اشکال پیش نمی‌آمد (قل هو الله احد . قل با ایها الکافرون . قل انما انا بشر مثکم . . .)

مقول و منطقی نیست که خود خداوند بفرماید : اهدنا الصراط المستقیم - صراط الذین انعمت علیهم - غیر المنضوب علیهم ولا الضالین که معنی آن واضح است : ما را به راه راست هدایت کن . راه کسانی که مورد عنایتند نه آنهایی که گمراهند و مشمول خشم و غضب هستند .

سر اسر سوره فاتحه شبایش و نیاز به درگاه خداست . پس کلام خدا نیست . و باید فرض کرد کلام خود محمد است که آنرا اختصاص به نماز داده است . همین دلیل عبد الله بن مسعود که از معتبرترین کاتبان وحی و حافظه قرآن بود آنرا و دو سوره عمودتین را جزء قرآن نمی‌داند . سوره حد از حیث موضوع قابل انتساب به پروردگار عالم نیست . این سوره جواب پر خاش و بی ادبی ابولهب است . حضرت از اقوام و بزرگان قریش دعوتی فرمود که بر آنها اسلام را عرضه کند . وقتی حضرت سخنان خود را گفت ابولهب بر آشفت و فریاد زد : « تبا لك يا محمد! » آیا برای گفتن این مطالب بی سروته ما را اینجا خوانده ای؟ از اینرو در سوره حد همان

کلمه (تَب) آمده است و این سوره از طرف پیغمبر که چهار بی احرامی شده و زن ابو لب (ام جمیل) خار و خاشاک جلوپایش می ریخت چندان شایسته نیست. ولی از ساحت کبریای آفریننده جهان و قادر مطلق دور است که به يك عرب نادانی دشنام دهد و نفرین کند و زن او را حلاله الحطب بنامد .

در آیات قرآنی گاهی فاعل جمله شخص او است و گاهی شخص سوم میشود . مثل اینکه نخست خداوند سخن میگوید و سپس حضرت محمد از جانب خدا سخن میگوید مثلاً در سوره نجم نخست خداوند سخن میگوید و رسالت پیغمبر را تأیید میکند ، ماضل صاحبکم و ما غوی . ما ينطق عن الهوى ، ان هو الا وحى برحى . . .

ولی از آیه ۲۰ تا ۲۸ مثل اینکه خود محمد سخن میگوید چه بالهجة عتاب و ملامت به اعراب میفرماید .

۱ . لکم الذکر وله الانثی = آیا شما پسر دارید و او (خداوند) دختر دارد ؟ ، چه خداوند به خود نمیگوید او دختر دارد . علاوه بر اینکه تفاخر به داشتن پسر و مایه ننگ شمردن دختر را در اخلاق و عادات عرب حجاز باید جستجو کرد چنانکه در آیات دیگر این معنی آمده است ، افا صفاکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائكة اناتا انکم لتقولون قولا عظیما = آیا خداوند امتیاز داشتن پسر را به شما داده است و برای خود از فرشتگان جنس اناث را اختیار کرده است ؟ (سوره اسراء آیه ۱۴۳) .

ظاهر آیه عبارت از اینست که کلام از طرف حضرت محمد صادر شده است زیرا می گوید آیا خداوند به شما پسر داده است و برای خود دختر اختیار کرده است ؟ .

اگر کلام از طرف خداوند بود باید بگوید : آیا من امتیاز داشتن اولاد
ذکور را به شما دادم و خود اثاث را بر گزیدم بدیهي است خداوند چنین
سخن نمیگوید زیرا در نظر خداوند پسر و دختر فرقی ندارند، حق میان
مسلل متمدنه نیز چنین تنگ نظری و افکار کوچک موجود نبود . عربها
بودند که به داشتن پسر فخر می کردند و حق بهی از فرط وحشیگری
دختران را می کشتند و از طرف دیگر ابلهانه می پنداشتند فرشتگان
از جنس اثاث اند و حضرت محمد که خود نیز بنابر عادت قومی آرزوی پسر
داشت و هر زنی میگرفت بدین امید بود که پسری برای وی بیاورد
و هنگام مردن قاسم نیز سخت زار اجنشد مخصوصاً که عناصر بن و ائیل او
را سر کوفت داد و بلا عقب خواند چه وارث حقیقی را عربها پسر
میدانستند و همچنین از تولد ابراهیم از مباریه قبطیه خشنود و از مرگ
کردک سخت نالان و گریان شده چنین محمدی به مشرکان خطاب کرده
میگوید :

« افا صفاکم ربکم بالینین ؟ »

این معنی که دو متکلم در یک آیه باهم میآمیزند و خدا او محمد با
یکدیگر مخلوط میشوند در قرآن بسیار است ، یک نمونه آشکار آیه نخستین
سوره اسراء است قتها آیه ای که مسلمین آنرا دلیل معراج میگویند .

« سبحان الذي اسرى بعبدہ لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
الذي بارکنا حولہ لتزیه من آیاتنا انه هو السميع البصیر » . ترجمه کلمه به
کلمه چنین است :

« ه پاک و منزّه است کسیکه پنده خودش را شبانه از مسجد الحرام به
مسجد الاقصا که برکات را پیرا مون آن ریخته ایم سیر داد و عجایب قدرت
خود را بروی بنا یانیم ، او شنوا و بیناست . »